

از فرهنگ عامه فاصله گرفته ایم

گزارشی از نشست فرهنگی انجمن نویسندگان کودک و نوجوان

اشاره:

بیست و هفتم بهمن ماه ۸۱، نشست فرهنگی انجمن نویسندگان کودک و نوجوان، با موضوع «تأثیر و تعامل فولکلور در ادبیات کودک و نوجوان» برپا شد. در این نشست که با حضور محمد احمد پناهی سمنانی، ناهید معتمدی، شکوه حاجی نصرالله، شهرام اقبال زاده و جمعی از پژوهشگران، نویسندگان و علاقه‌مندان برگزار شد، ادبیات فولکلور از زوایای مختلف مورد بررسی قرار گرفت و راه‌های عملی استفاده از ادبیات فولکلور در ادبیات کودک و نوجوان، به بحث گذاشته شد. متن کامل این نشست را در ادامه می‌خوانید.

بایستی بسیار فعال‌تر، پویاتر و کاربردی‌تر شود. من محورهای بسیار مختصری را در زمینه فرهنگ مردم یادداشت کرده‌ام، اجازه می‌خواهم که این‌ها را عرض کنم. امروز حدوداً هفتاد هشتاد سال از زمانی که به طور جدی به فرهنگ مردم پرداخته شده، می‌گذرد و خوشبختانه، شمار قابل توجهی اثر مکتوب در اختیار داریم که نسل فعلی و نسل آینده می‌تواند از این‌ها استفاده کند. من به نمایندگی از طرف اعضای خانه فرهنگ مردم، در حضورتان هستم. خانه فرهنگ مردم، تشکیلی است که حدوداً از دو سال پیش، توسط کسانی که در زمینه فرهنگ مردم فعالیت دارند (چند تن از آن‌ها هم از شاگردان و همکاران زنده یاد انجوی شیرازی هستند)، تشکیل شده است و از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نیز مجوز دارد. خانه فرهنگ مردم، هنوز فعال نشده است و ما نتوانسته‌ایم زیر یک سقف بنشینیم و به کارمان سازمان بدهیم. با وجود این، بیش از یک سال است که جلساتی داریم و دوره‌ها جمع می‌شویم. می‌دانیم بخش عظیمی از فرهنگ فولکلوریک ما را ادبیات کودک به خود اختصاص داده است.

واقعیت این است که ما در این گنجینه، مجموعه بسیار پرباری داریم. این مجموعه کتاب، پرورش و تربیت سنتی کودک را در فرهنگ ایران تشکیل

اقبال زاده: سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد/ آن چه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد/ گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود/ طلب از گمشدگان لب دریا می‌کرد. ضمن خیرمقدم به حضار محترم، استادان، پژوهشگران، نویسندگان و مترجمان بزرگوار. امروز در خدمت آقای پناهی سمنانی، خانم معتمدی و خانم حاجی نصرالله هستیم که در مورد فرهنگ عامه و تأثیر آن بر ادبیات کودک و اهمیت و کارکردش صحبت کنیم. احتیاجی به توضیح نیست که ما همواره در طول تاریخ یک فرهنگ رسمی و دیوانی در ایران داشتیم و یک فرهنگ شفاهی و مردمی. جالب است، سال‌هایی که فرهنگ رسمی و زبان رسمی ما عربی شده بود، آن چه باعث شد فرهنگ و زبان فارسی و زبان‌ها و گویش‌های ایرانی محفوظ بماند، همین حضور مردم و فرهنگ مردمی بود.

پناهی سمنانی: قرار شده من از خانه فرهنگ مردم و دوستان انجمن نویسندگان کودک و نوجوان، دور هم جمع شویم و بررسی کنیم و ببینیم که آیا می‌شود فرهنگ مردم را با قابلیت‌های درونی‌ای که دارد، وارد ادبیات کودک کنیم. واقعیت این است که فرهنگ مردم، از دیرباز در ادبیات کودک حضور داشته، اما تعبیر بنده این است که این حضور، در زمان ما به دلایل گوناگون



معتمدی:

خاستگاه ادبیات به طور عام و ادبیات کودکان به شکل خاص را
باید در فرهنگ مردم جست و جو کرد. آن چه در زندگی
خارج از دبستان فرا می‌گیریم، جزو فرهنگ مردم است.
بخش عمده‌ای از زندگی روزانه ما از عاداتی است که به ارث برده‌ایم
و سرچشمه ملی ندارد، بلکه بشری است

قصدش، یک مرتبه به طرف واژه‌های کوچه و بازار آمد و این «جلایر نامه» برای کسانی که بخواهند آغاز رویکرد به فرهنگ عامه و زبان عامه را جست و جو کنند، منبع بسیار با ارزشی است. بعد از او یغمای جندقی است که او هم در مثنوی‌های هزل آمیزش که متأسفانه، به علت رکاکتی که در این مثنوی‌ها هست، قابل انتشار نیست، به واژه‌های مردم کوچه و بازار توجه زیادی کرده است. او در آثارش واژه‌های مردم کوچه و بازار را با استادی و زیبایی، به خدمت گرفته است و بعد در دوران مشروطیت، می‌بینیم که ناگهان زبان، هم در نثر و هم در نظم، زبان کوچه و بازار شده است. در واقع، ادیبان ما به این ضرورت پی بردند که اگر بخواهند حرکت اجتماعی به وجود بیاورند باید بتوانند با مردم ارتباط برقرار کنند و اگر وسیله ارتباط زبان است، این زبان بایستی زبان کوچه و بازار باشد.

علاوه بر شعر، در سینما هم این واقعه اتفاق افتاده است. بسیاری از دست‌اندرکاران و به خصوص مستندسازان، وقتی زندگی و آداب مردم را به تصویر کشیدند، توانستند آثاری به یاد ماندنی به وجود بیاورند. در موسیقی هم همین طور؛ ملودی‌هایی که برگرفته از مردم بود، از میان مردم به صورت خود جوش، با مشخصه‌های مربوط به فولکلور به وجود آمده بود، در عرصه‌های بین المللی هم بهترین امتیازها و نمره‌ها را به دست آورد. همان طور که عرض کردم، پژوهش در این چند دهه، در زمینه فرهنگ مردم دستاوردهای خوبی داشته. پس، یک قلمرو تجربه شده است. حقیقتاً اگر ما از روی انصاف نگاه کنیم، می‌بینیم این آثار هنری، به خصوص در حوزه ادبیات کودک، وقتی با چاشنی فرهنگ عامه درآمیخته، جذابیت و تأثیرگذاری خاصی داشته است. ببینید، ما هنوز هم برای این که با کودک صمیمی شویم و او را آرام کنیم، از لالایی‌ها استفاده می‌کنیم. تا به حال هیچ چیز جایگزین لالایی نشده است. شما با هیچ زبان دیگری نمی‌توانید عواطف مادرانه را به کودک منتقل کنید. و همین طور ترانه‌هایی برای نوازش وجود دارد و ترانه‌هایی برای سرگرم کردن و جالب است که این پدیده، به صورت عجیبی در تمام شئون زندگی مادی و معنوی ما حضور دارد.

چند پیشنهاد به نظرم می‌رسد که می‌توان روی این محورها گفت و گو کرد. یکی، بسترسازی برای شناخت است. شاید پیش و بیش از هر کاری، فراهم آوردن زمینه‌های شناخت و ایجاد الفت با فرهنگ عامه ضرورت داشته باشد؛ خاصه که از نظر دسترسی به منابع و مأخذهای مشخص و طبقه‌بندی شده و یک جا گرد آمده، بسیار فقیر هستیم. با این که فرهنگ ما یک فرهنگ متشخص و پر بار در جهان است، حتی در این زمینه خاص، از افغانستان نیز محروم‌تریم. برای این کار ما هیچ متولی و مرکز و نهاد مشخصی نداریم. ما در این زمینه حتی یک دانشکده هم نداریم. شاید در مجموعه دروس دانشگاهی مان، بیش از پنج واحد برای فرهنگ مردم وجود نداشته باشد. در حالی که فرهنگ مردم، تشخص و هویت ملی، دینی و هر چه را که شما در

می‌دهد و به مثابه نظامی مبتنی بر تجربه و عمل در طول قرن‌ها، پاسخ خیلی خوبی داده است. شاید بی اغراق بشود گفت، آن فرهنگ متعالی که ایران را در میان فرهنگ‌های جهان ممتاز می‌کند، در تحلیل نهایی، در همین ادبیات کودک ریشه دارد. به نظر می‌رسد که این فرهنگ این ذخیره و این مجموعه بتواند در زمان ما هم پاسخ‌های مناسبی بدهد و به صورت جدی به عنوان یک رویکرد، مورد تأمل و توجه قرار بگیرد. فرهنگ عامه ایران در عرصه زندگی، هیچ وقت بی تفاوت نبوده است. فرهنگ عامه ایران زندگی را می‌ستاید، به انسان و تلاش او برای بهتر زیستن و برتر زیستن ارج می‌گذارد، شایستگی‌اش را برجسته می‌کند تا به مدد آن، سستی و کاهلی، بداندیشی، ویرانگری و خودخواهی و نشانه‌های خوار مایگی زندگی را از وجود خودش پاک کند. خب، رویکردی با این نگاه به فرهنگ عامه، اگر باستان گرایی تلقی شود، یک باستان‌گرایی خلاق و آفریننده است که غبار از سیمای زیبایی‌های زندگی گذشتگان ما پاک می‌کند و در همان حال، به پیروی از خصلت‌های عمومی فرهنگ در حرکت تعاملی تاریخ، انعطاف‌پذیر است و می‌تواند با تغییر و تحولات دمساز و هماهنگ شود. در هر زمینه از فرهنگ عامه ایران، ذخیره‌های پایان ناپذیری از مضمون‌های ناب و درخشان و دست نخورده وجود دارد، به قول اقبال لاهوری، «هزار باده ناخورده در رگ تاک است.» در آیین‌ها، در ترانه‌ها، در مثل‌ها، افسانه‌ها، ضرب المثل‌ها، در فنون و حرف سنتی، در کارآواها و در رابطه‌های سنتی از این مضمون‌ها می‌شود الهام گرفت. در واقع، از مشروطه به این طرف، آن گروه از اهل اندیشه و هنر که از ساز و کار فرهنگ عامه، در آفرینش‌های هنری خودشان استفاده کرده‌اند و الهام گرفته‌اند، آثار بسیار موفقی به وجود آورده‌اند. من اگر بخواهم اشاره کنم، به کارهای زنده یاد احمد شاملو و بسیاری از شعرای دیگر که احتمالاً از چند دهه پیش به فرهنگ عامه توجه کرده‌اند، می‌توان اشاره کرد. خب، پریای شاملو، دخترای ننه دریا، غزل‌ها و غزلک‌هایی که ساخته‌اند، سیاوش کسرای، زهری و بسیاری از شعرای با نام و نشان ما، وقتی زبان‌شان را با زبان مردم و زبان توده مردم نزدیک کردند، آثاری به یاد ماندنی از خود به جا گذاشتند. ما می‌بینیم که این رویکرد، به صورت پروسه‌ای وارد ادبیات شد و در داستان نویسی هم جا باز کرد. گو این که در این مقوله، حق تقدم با شاملو نیست؛ گرایش به فرهنگ عامه و استفاده از ذخیره‌های فرهنگ عامه، سابقه تاریخی طولانی‌تری دارد. مولانا، سعدی، و بسیاری از بزرگ‌ترین چهره‌های اندیشه ما از فرهنگ مردم استفاده کرده‌اند. اما در واقع، حق تقدم در دوره بیداری (اگر بخواهیم دوره بیداری را از زمان قاجاریه و فتحعلی شاه بگیریم) با قائم مقام بود. قائم مقام بود که چند کار بسیار بزرگ در عرصه ادبیات کرد و یکی از آن‌ها هم همین وارد کردن واژه‌های کوچه و بازار و واژه‌های متداول در بین مردم، در زبان نثر و شعر بود. می‌دانید که «جلایر نامه» قائم مقام، سندی است که می‌توان در این باره به آن اشاره کرد. قائم مقام در «جلایر نامه»، تقریباً از آن زبان فاخر، فخیم و پرشکوه در

معمدی:

در باز نویسی افسانه‌ها تأکید می‌شود
که علاوه بر قهرمان‌ها،
به صحنه و فضای افسانه
باید توجه داشت و جوهر تربیتی
افسانه‌ها را باید حفظ کرد.
حکمت و فلسفه در قصه‌های عامیانه،
حکمتی است در خور تعمیم،
ولی فقط در زمان خود افسانه.
به زمان ما قابل تعمیم نیست

امروزه بسیار از آن صحبت می‌کنند و ظاهراً به اجبار
به آن رسیده‌اند) باشد. ممکن است این یک هدف
آرمانی باشد.

اما محور بعدی، بخش عمده‌ای از فرهنگ مردم،
حاوی تاریخ شفاهی و نانوشته ماست که متأسفانه،
تاریخ نویسان و تحلیل‌گران تاریخی چندان بهایی به
آن نداده‌اند. بررسی تاریخ از چشم انداز فرهنگ عامه،
به تقویم تاریخ راستین و متفاوت با تاریخ‌های حاکم
کمک می‌کند. البته، فرهنگ عامه آسیب‌شناسی هم
دارد. شاید این مقوله، از اولویت‌ها باشد. در این
تردید نیست که بخشی از فرهنگ عامه، تاریک و
مبهم است و آن چه به خرافه از آن نام برده می‌شود،
به کالبد شکافی نیاز دارد. اما صادقانه بپذیریم که این
بخش تاریک، در برابر قابلیت‌های پویا و درخشان
فرهنگ مردم، کمیت بسیار نازلی دارد، ولی از همین
کمیت نازل یک چماق ساخته شده است. این چماق،
اگرچه خوشبختانه مدت‌هاست شکسته، هنوز به
کاربرده می‌شود. این آسیب‌شناسی، نه تنها به پالایش
میراث فولکلوریک ما خواهد انجامید، بلکه بخش‌های
متعالی، سود رسان و کارکردی آن را هم برای ما
برجسته می‌کند و این، البته کار ساده‌ای نیست.

خب، اگر رویکرد به فرهنگ مردم می‌تواند به
عنوان یک ضرورت، در ادبیات کودک و نوجوان جا
بازکند، این رویکرد باید چگونه باشد؟ آیا نویسندگان و
هنرمندان باید درونمایه‌های مفید فرهنگ مردم را به

ادبیات کودک منتقل کنند؟ آیا توجه به فرهنگ مردم باید به جریانی عمومی
تبدیل شود و به خانواده‌ها و کانون‌های تربیتی نفوذ پیدا کند؟ آیا کوشش‌های
پراکنده‌ای که عده‌ای از سرذوق و علاقه شخصی می‌کنند، کافی است؟

سرانجام به نظر می‌رسد که برای فراهم آوردن زمینه‌های شناخت، ایجاد
یک کتابخانه تخصصی درباره فرهنگ مردم، ضروری باشد. کار سختی نیست،
فقط یک متولی مقتدر و علاقه‌مند می‌خواهد تا یک مخزن اطلاعاتی
الکترونیکی برای پژوهندگان فولکلور به کار انداخته شود.

اقبال زاده: استاد پناهی گله کردند که در دانشگاه‌های ما به فرهنگ عامه
بها نمی‌دهند و واحدهای اندکی به آن اختصاص یافته است. با اجازه، می‌گویم
که گله شان وارد نیست؛ چون چنین واحدهایی اصلاً وجود ندارد! واحدی به
عنوان فولکلور یا ادبیات عامه و یا ادبیات شفاهی در دانشگاه‌های ما مطلقاً وجود
ندارد.



معمدی: افسانه‌ها مفهومی

اسطوره‌ای از دنیا

به دست می‌دهند،

ولی در همین

مفهوم اسطوره‌ای،

نظام ارزشی مشخصی

به چشم می‌خورد؛

افسانه گرچه ابتدایی است،

با پایداری دنبال می‌شود و

عمق طبیعت و نیاز انسانی را

در به دست آوردن عدالت

بازگو می‌کند

نظر بگیرید، در خودش دارد. آن چه در زمینه فرهنگ عامه به وجود آمده و
خوشبختانه با همه فقر از نظر کمیت، با هم قابل استفاده است، تلاش‌هایی
است که آدم‌هایی از سرذوق و سلیقه شخصی خودشان شروع کرده‌اند و این
در واقع، به جاذبه‌ای که در فرهنگ مردم هست، بر می‌گردد. همان طور که
اشاره کردم، در طول تاریخ، فرهنگ عامه را مبتذل می‌دانستند و اصلاً به آن
توجه نمی‌کردند.

در فرهنگ مردم همه ملت‌ها، ریشه و بن مایه‌های مشترک بومی و قومی
و حتی جهانی فراوان وجود دارد. همه مردم جهان در گذشته‌های دور، از یک
جا راه افتادند. مثلاً قصه حسن کچل در ملت‌های مختلف، ۲۰۰ روایت گوناگون
دارد. این اشتراکات نه تنها در درون مرزهای کشور ما، میان قومیت‌های ایرانی
(ترک، فارس، کرد، لر و...) وجود دارد، بلکه مشترکات جهانی هم دارد.
بنابراین، این هم می‌تواند اهرمی برای همدلی و تفکر انسانی جهانی (که



حاجی نصرالله:
آیین‌ها به منظور برآوردن نیازهای اساسی قوم شکل گرفتند.
این تشریفات آیینی، کنش‌های ساده‌ای هستند که به خلق
آوازاها و آهنگ‌ها و گفتارهایی منجر شد که همه،
بازسازی رفتارهای طبیعی و خود جوش در افراد انسانی بوده.
در واقع، این نیاز ضروری در زندگی انسان ابتدایی،
در آینده بنای شگرف ادبیات شفاهی را ساخت.
آری، این بنا در پیوند عمیق با آیین‌های کهن است که
این چنین ژرف می‌نماید



معمدی: در فرهنگ عامه اصولاً جهان بینی، روان‌شناسی و حتی اندیشه
توده مردم درباره تاریخ و فلسفه، علم و... نهفته است. به نظر من، حتی
آیین‌ها، جشن‌ها، ترانه‌ها، افسانه‌ها و تمام هنرهای عامیانه، جزو فرهنگ عامه
است. فرهنگ مردم بازتابی گسترده از زندگی مادی و معنوی مردم، در طول
زمان و در هر سرزمین دارد؛ به ویژه در ادبیات، هنرهای زیبا و فلسفه و ادیان.
ترانه‌های عامیانه، آوازاها و افسانه‌ها نماینده روح هنری مردم یک سرزمین
است و بهتر است بگوییم صدای درونی هر ملت است. سرزمین ایران، با تاریخ
غنی و مرزهای گسترده خود، از دیرباز دارای فرهنگ‌های متفاوت و نژادهای
گونگون بوده است. تلفیق این‌ها و ترکیب این فرهنگ‌ها، مایه‌ای را به بار
می‌دهد که بسیار غنی است. خاستگاه ادبیات به طور عام و ادبیات کودکان به
شکل خاص را باید در فرهنگ مردم جست و جو کرد. آن چه در زندگی خارج
از دبستان فرا می‌گیریم، جزو فرهنگ مردم است. بخش عمده‌ای از زندگی
روزانه ما از عاداتی است که به ارث برده‌ایم و سرچشمه ملی ندارد، بلکه بشری
است. به همین علت است که مشابهت‌هایی بین این‌ها وجود دارد. مثلاً وقتی
در قصه‌ها نگاه می‌کنیم؛ من «ماه پیشونی» را مثال می‌زنم که در کشورهای
دیگر، با کمی اختلاف نزد فرانسوی‌ها، آلمانی‌ها و ایرلندی‌ها وجود دارد و از
لحاظ موضوع، قصه نروژی‌ها به قصه ماه پیشونی ایرانی نزدیک‌تر است. از این
نظر، قدمت افسانه‌ها، قصه‌ها و ترانه‌ها و دیگر موارد فرهنگ مردم، به زمانی
می‌رسد که ملت‌ها با یکدیگر می‌زیسته‌اند و از یکدیگر جدا نشده بودند. ادبیات
شفاهی، پدیدآورندگان معلومی ندارد. آن چه به جا مانده، برآیند اندیشه و تخیل
جمعی است که در همه سرزمین‌ها وجود دارد و قابل تعمیم و پذیرش است؛ از
سرزمینی به سرزمین دیگر منتقل شده و روایت‌های گوناگونی پدید آورده و
تمام این‌ها از هسته یک سانی برخوردار است.

صادق هدایت، گستره ادبیات شفاهی را در مقوله‌های زیر می‌بیند و همه
را در فرهنگ عامه جا می‌دهد. او زندگی مادی و معنوی، دانش عوام، زبان و
لهجه‌ها، پیشگویی، مذهب عامیانه، پیوند خونی (خانواده) و نوع تربیت و رفتار
و روابط همگان را در فرهنگ عامه جای می‌دهد. ادبیات کودکان نیز مانند
دیگر موارد، از آغاز شکلی شفاهی داشت و از ادبیات بزرگسالان جدا نبوده؛
روایتگران هر موضوعی را که روایت می‌کردند، هر گروه سنی اگر برایش جالب
بود، با آن‌ها ارتباط ذهنی - عاطفی برقرار می‌کرد. فقط لالایی‌ها و ترانه‌ها و
مثل‌ها، ویژه کودکان بود. ادبیات کودکان در دوران شفاهی، فقط کارکرد
سرگرمی و آموزشی و سامان دهی روانی کودکان را در برداشت.

در اهمیت سنت شفاهی، در کتاب‌های پهلوی از موبدانی یاد شده که کتاب
اوستا و ترجمه و تفسیر آن را از حفظ می‌دانستند. در دینکرد آمده است که
فردی مسیحی می‌پرسد، چرا ایزد این دین را به زبان ناآشنا و نهفته‌ای به نام

اوستا گفت و برای آن متن نوشته‌ای کامل نیندیشید و فرمود تا آن را به صورت
شفاهی (به گفتار) حفظ کنند؟ در جواب آمده است که به دلایل بسیار، منطقی
است که سخن شفاهی زنده را از صورت مکتوب مهم‌تر بدانیم و بر همین
اساس شعر، ترانه، چیستان‌ها و قصه‌ها سینه به سینه حفظ می‌شده‌اند.

اوستا مبنای نوشتاری ادبیات و فرهنگ شفاهی ایرانیان است و ارزنده‌ترین
سندهای اسطوره‌ای، افسانه‌ها، داستان‌های ایزدان و پهلوانان است. این
گنجینه‌های ماندگار، حاصل آثار شفاهی مردم ایران باستان است که در اوستا
گردآوری شده. گاتاهای زرتشت که سروده‌های خود اوستا، شعر گونه است و
حکمت و فلسفه و اندیشه‌ای که در ژرف ساخت گفتار نیک، پندار نیک و کردار
نیک وجود دارد، در این اثر آمده است و می‌تواند گنجینه پربرای باشد. چون
صحبت از بازسرای این مجموعه هاست، گاتاهای زرتشت، در سال ۱۳۶۰،
توسط سیدعلی صالحی بازسرای شده است. من از آشتودگات یسنا، هات ۴۵،
یک شماره را برای شما می‌خوانم: «ایدون سخن می‌دارم: آن چه پاک‌ترین بر
من سپرده است، شعری که شنیدنش از برای مردمان روی زمین نیک‌تر است
و کسانی که از برای آزادی انسان به شعر و ترانه می‌رسند. آری، این چنین

است که بزرگ شاعر مردمان محروم.»

ادبیات شفاهی تا بعد از اسلام نیز ادامه داشت؛ چنان که تدوین کنندگان اسطوره‌ها و داستان‌های حماسی، از جمله فردوسی، علاوه بر روایات مکتوب مانند خداینامه یا شاهنامه‌های منثور بیشتر از روایات شفاهی بهره می‌جستند. بخش وسیعی از فرهنگ مردم و ادبیات شفاهی ایران را افسانه‌ها تشکیل می‌دهند. افسانه‌ها حاصل تجربه‌های زندگی، سنت‌ها، باورها و رفتارهای مردم در طول زمان هستند و درگیری‌های انسان با انسان و انسان با طبیعت و نیز تمام موارد زندگی، در افسانه‌ها بازتاب پیدا کرده و روزگاری بخشی از باورهای حقیقی انسان‌ها بوده است. پیشینه آن‌ها به آریائی‌ها می‌رسد که با افسانه‌ای بومی در آمیخته است. و خط محوری افسانه‌های ایرانی را پایه ریزی می‌کند. انعکاس تفکر حماسی در سده‌های ۳ - ۴، در منظومه‌های حماسی شکل می‌گیرد و با تدوین شاهنامه به کمال می‌رسد.

کهن‌ترین روایت‌ها در ادبیات عامه، ادبیات منظوم است به زبان پهلوی، دو اثر برای کودکان داریم که «یادگار زریران» و «درخت آسوریک» از جمله این‌هاست.

بسیاری از نویسندگان ایرانی و دیگر کشورها، در نگارش افسانه‌های نو، از قصه‌های عامیانه استفاده کرده‌اند. می‌دانیم که بنیانگذار ادبیات جهانی کودکان، هانس کریستین آندرسن، بیشتر از همه از ادبیات عامیانه سودجسته و به شخصیت‌های قصه‌های جن و پری، شاهزادگان، ملکه‌ها، حیوانات عجیب و غریب یا ازدها و مار هفت سر و اشیای سحرآمیز و یا حیوانات سخنگو، جان تازه‌ای بخشیده و قدرتی خاص در بازگو کردن این‌ها برای نسل معاصر داشته است. نویسندگان، مفهوم اصلی و حکمتی را که در این قصه‌ها وجود دارد، با برداشت نو به خوانندگان خودشان هدیه می‌کنند. افسانه‌ها، معمولاً علاوه بر جنبه اخلاقی و درک مفهوم زیبایی، نوعی مفهوم فلسفی خاص دارند که تمام آن از واقعیت‌ها نشأت می‌گیرد و نویسندگان در افسانه‌های جدید، از وسایل زمان خودشان استفاده می‌کنند تا بتوانند این فضا، عقاید و آداب زمان را منعکس کنند. افسانه‌ها، کودکان را اسطوره‌وار با واقعیت‌ها آشنا می‌کنند. تخیل آن‌ها را گسترش می‌دهند و در دنیای بیش از اندازه معتقد به اصالت عمل، اثری نیکو

برجای می‌گذارند. نویسندگان افسانه‌های نو لازم است به این نکته توجه کافی داشته باشند. افسانه‌ها مفهومی اسطوره‌ای از دنیا به دست می‌دهند، ولی در همین مفهوم اسطوره‌ای، نظام ارزشی مشخصی به چشم می‌خورد؛ افسانه گرچه ابتدایی است، با پایداری دنبال می‌شود و عمق طبیعت و نیاز انسانی را در دست آوردن عدالت بازگو می‌کند. می‌گویند افسانه، نقلی است که پایانی خوش و عاطفی دارد و انواع زشتی‌ها را به شکل یگانه و به زیبایی در هم می‌آمیزد و خوب می‌دانیم که افکار مجرد در افسانه‌ها اصلاً جایی ندارند. اصول اخلاقی قهرمان‌ها، با صفات طبیعی و در رفتارها و اعمال ساده و روشن ارائه می‌شود. مفاهیم اخلاقی در خدمت نیکی و مقابله خوب و بد قرار می‌گیرد و قانون تضاد را در تحول تاریخ و طبیعت، به کودک می‌شناساند.

سه اصل را در افسانه‌ها می‌شود مورد نظر قرار داد؛ اصولی بودن، یکی شدن اخلاق و زیبایی برای نشان دادن برتری خوب بر بد و دیگر، اصل فلسفه دیالکتیک که تضادها را در افسانه‌ها مطرح می‌کند. در بازنویسی افسانه‌ها تأکید می‌شود که علاوه بر قهرمان‌ها، به صحنه و فضای افسانه باید توجه داشت و جوهر تربیتی افسانه‌ها را باید حفظ کرد. حکمت و فلسفه در قصه‌های عامیانه،

حکمتی است در خور تعمیم، ولی فقط در زمان خود افسانه. به زمان ما قابل تعمیم نیست. به همین سبب است که بازنویسی و بازآفرینی این گونه آثار ادبی، بسیار مشکل است و توان ذهنی بالایی طلب می‌کند.

در تحلیل افسانه‌ها، از چند جنبه می‌توانیم به آن‌ها نگاه کنیم؛ از جنبه تکوینی که چگونگی پیدایش، رشد و سرانجام افسانه را مطرح می‌کند، از جنبه ساختاری که به عناصر سازنده افسانه و روابط آن با دنیای افسانه توجه دارد و در مورد سوم، از جنبه کارکردی یا تأثیری که موضوع بر پدیده‌های بیرونی دارد. هر افسانه، کارکرد خاص خودش را دارد. مثلاً افسانه‌های اسطوره‌ای، تبیین اسطوره را مطرح می‌کنند و افسانه پریان جنبه‌های روان شناختی را. امروزه ادبیات عامیانه، غیر از سرگرمی و ساماندهی و جنبه‌های آموزشی، لذت و ذوق زیبایی‌شناسی و تقویت و پرورش تخیل کودکان را هم در بردارد و برای همین است که بیشتر این موارد در جایگاه ادبیات قرار می‌گیرد و منطق افسانه‌ها با نظریه کذب و صدق هم در چارچوب افسانه در نظر گرفته می‌شود. به هر حال می‌توانیم یک افسانه را به عنوان یک سیستم و یک واحد مستقل در نظر بگیریم. ضمن این که در افسانه، زمان و مکان نقش عمده‌ای ندارد.

به اعتقاد یونگ، قصه‌ها و افسانه‌ها محصول ذهن ناخودآگاه جمعی است - در طول تاریخ بشر، زندگی معنوی کودک، پس از تجربه‌های نخستین در چارچوب خانواده، متکی بر اسطوره‌ها و قصه‌های دینی و افسانه‌های جن و پری بوده است. این ادبیات باعث تقویت قوه تخیل کودک و خیال‌پردازی او شده و سهم مهمی در تربیت اجتماعی کودک داشته است. افسانه‌ها رسالت اخلاقی درخود دارند. مثالی می‌زنم؛ قصه «سه بچه خوک»، با قصه دیگری به نام «مورچه و ملخ» تشابه زیادی دارد. این تشابه به لحاظ وجه اخلاقی‌شان است. وقتی که قصه «سه بچه خوک» توسط کودک زیر دبستان خوانده می‌شود، خیلی راحت و با لذت و نشاط می‌آموزد که نباید تنبلی کند. یا در حکایت «مورچه و ملخ»، ملخی در زمستان گرسنه می‌شود و از مورچه تقاضا می‌کند قدری از آذوقه‌ای را که در تابستان جمع کرده، به او بدهد. مورچه وقتی می‌فهمد که ملخ، سراسر تابستان را به آوازخوانی و کارهای دیگر گذرانده است، تقاضایش را رد می‌کند و می‌گوید: همان طور که در سراسر تابستان آواز خوانده‌ای، سراسر زمستان هم می‌توان برقصی. بزرگ‌ترین وظیفه افسانه‌ها در قبال شنوندگان و خوانندگان، این است که آن‌ها را از بحران‌های روانی نجات می‌دهند. آن‌ها می‌گویند که یاد بگیرند و از بحران و مشکلات روانی بگذرند و زندگی مستقل خود را آغاز کنند؛ یعنی آرزوی فردی خودشان را به دست بیاورند. در تحقیقات به عمل آمده، گفته شده کودکانی که از شنیدن افسانه‌ها، اسطوره‌ها و لالایی‌ها و همین طور حماسه‌های زبان مادری‌شان محروم بوده‌اند، معمولاً شناخت درستی از زندگی گذشتگان ندارند تا بتوانند به یاری آن، زندگی کنونی خودشان را بهتر پیش ببرند. این گونه کودکان، فقط هنر زنده ماندن را فرا گرفته‌اند. ما هرچه با ادبیات عامیانه خود آشناتر باشیم، بهتر می‌توانیم وقایع روزانه مان را درک کنیم. استفاده از داستان‌های عامیانه، از این جهت توصیه می‌شود که راهی برای درک دنیای درونی و چگونگی برقراری تماس بین خود و دیگران است. با شنیدن قصه‌های عامیانه، کودک خودش را جای قهرمان داستان می‌گذارد و عمل تطبیق دادن با قهرمان قصه، در کودکان آگاهانه انجام می‌شود و به این ترتیب، آنان برای الگوپذیری آماده می‌شوند.

حاجی نصرالله: با گرمی داشت خاطره مهرداد بهار و احترام ویژه و صمیمانه برای افرادی که در زمینه مردم‌شناسی و اسطوره‌شناسی گام‌های ارزشمندی در راه گسترش فرهنگ و هویت ایرانی برداشته‌اند، سخن خود را آغاز می‌کنم.

ببینید، بحث سر این است که فرهنگ مردم و ادبیات کودکان، چه پیوندی با هم دارند؟ استاد در مورد موضوع‌های مختلف و درباره ادبیات شفاهی، به طور خاص صحبت کردند و خانم معتمدی نیز به سیرتاریخی آن اشاره داشتند. به نظر من، ابتدا باید ببینیم که فرهنگ چگونه ایجاد شده است؟ از این جا



می‌توانیم شروع کنیم که ادبیات کودکان، از درون فرهنگ باستانی تغذیه می‌کند. پس من سؤالی طرح می‌کنم؛ چرا می‌گوییم که ادبیات شفاهی، به عنوان بخش وسیعی از فرهنگ عامیانه، سرآغاز ادبیات کودکان در جهان و از جمله در ایران بوده است؟ من می‌خواهم به این مسئله اشاره کنم که در واقع، فرهنگ باستانی ظرفیتی دارد که مبنایی را در ادبیات کودکان ایجاد کرده است. به همین دلیل، ابتدا مفهوم فرهنگ و شکل‌گیری فرهنگ در فلات ایران را مورد بررسی قرار می‌دهم و این که منشاء مجموعه باورهایی که امروز در جامعه ما، چه در دایره شهری، روستایی و چه در ایل می‌گذرد، ریشه در فرهنگ باستانی دارد و از ادبیات شفاهی و از این باورها تغذیه می‌کند.

من در پژوهشی که در چهار پنج سال اخیر، در ارتباط با ادبیات کودکان انجام داده‌ام، وقتی که تاریخ زندگی بشر را از زمان انسان ریخت‌ها می‌خواندم، به این نتیجه رسیدم که در زمان انسان ابتدایی، نقطه‌های اشتراکی با کودکان به چشم می‌خورد. چرا کودکان ما با لالایی‌ها، گونه‌های مختلف ادبیات شفاهی (قصه و افسانه) ارتباط برقرار می‌کنند؟ اگر ما به دنبال این برویم که انگیزه ایجاد افسانه‌ها در دوران کهن چه بوده، می‌بینیم که همان ظرفیت‌ها امروز نیز برای کودکان ما وجود دارد.

در آغاز، انسان ریخت‌ها با طبیعت پیرامونی خویش یکی بودند. آن‌ها وحشت زده، آواهایی نامفهوم را بریده بریده سر می‌دادند. در این دوران که در بخش بندی زندگی زیستی - اجتماعی انسان، دوران توحش نامیده می‌شود، زبان، دوران آوایی را می‌گذراند. با گذشت زمان، این انسان از غریزه تا حدودی دور می‌شود؛ زیرا با رشد مغز، واکنش‌هایی نه چندان غریزی، بلکه عقلی، به پدیده‌های پیرامونی نشان می‌دهد. در حدود ۱۰۰ هزار سال پیش، زبان به دوران گفتاری رسید. از این رو می‌توان گفت، انسان ابتدایی می‌پنداشت که جانوران، گیاهان و پدیده‌های طبیعی همه جان دارند. او هم چون کودک با ماه و خورشید، آب، گیاه و جانور سخن می‌گفت و بر این باور بود که این پدیده‌ها سخن او را می‌فهمند. این انسان برای چیرگی بر محیط خویش و رهایی از وحشت و هراس، می‌کوشید که این «جان» را به تصرف درآورد.

به همین دلیل، در ۴۰ هزار سال پیش از میلاد، انسان ابتدایی به بیان آن چه می‌خواست، یعنی باورهایی نسبت به هستی، به صورت تجسمی دست پیدا می‌کند. او با ساخت پیکرهای زنان و تصاویر حکاکی شده بر دیواره غارها و مفهوم نیکان نگاهبان و آمیختگی این مفهوم با مفهوم جانوران و گیاهان خوراک دهنده و ساخت توت‌هم به عنوان اصل و منشأ حیات بخش قوم، رفتارهای آیینی و جادویی را برای تجسم بخشیدن به باورهای خویش، بنا کرد. محور تجسم بخشی در این باورها، باروری است؛ یعنی اولین موضوعی که برای انسان مطرح بوده، مسئله باروری بوده (ما در مورد فلات ایران صحبت می‌کنیم). به همین دلیل هم به ایزد بانوان اشاره می‌کنم؛ یعنی مسئله مرگ از گرسنگی است که باعث می‌شود انسان به ایزد بانوان متوسل شود تا مثلاً باران ببارد و زمین‌ها زیر کشت برود و انسان غذای خود را تهیه کند.

می‌توان مراحل اندیشه بشری را به این ترتیب دسته بندی کرد: تجسمی، تصویری، مفهومی. با گذشت زمان انسان ابتدایی کم کم به وحدت شخص خود آگاه می‌شود، به تفکر می‌نشیند و ناچار خویشتن را در برابر جهان پیرامون می‌یابد. باز هم زمان می‌گذرد تا این که در حدود ۱۲۰ هزار سال پیش از میلاد، با پیدایش فرهنگ کشاورزی و یک جا نشینی و رام کردن چهارپایان و تکامل ابزار زیستی، زبان و اندیشه انسان نیز تکامل می‌یابد و زبان گفتاری رشد می‌کند. این زبان تا پایان این دوران، یعنی ۳ هزار سال پیش از میلاد، ادامه می‌یابد. با رشد زبان گفتاری، فرهنگ شفاهی به وجود می‌آید.

در این دوران، انسان ابتدایی با وجود زندگی عقلانی، هنوز با دنیای جانوران و گیاهان یکی بود و می‌کوشید با حفظ این یگانگی، با جهان پیرامون خویش وحدت یابد. او ایمنی خود را در بازگشت به طبیعت و حفظ قیود قومی و قبیله‌ای می‌دانست. از سویی دیگر، ابزارها و دست ساخت‌های انسان که نتیجه

پناهی سمنانی:

فرهنگ عامه ایران در عرصه زندگی،
هیچ وقت بی تفاوت نبوده است. فرهنگ عامه ایران
زندگی را می‌ستاید، به انسان و تلاش او برای
بهتر زیستن و برتر زیستن ارج می‌گذارد،
شایستگی اش را برجسته می‌کند تا به مدد آن،
سستی و کاهلی، بداندیشی، ویرانگری و خودخواهی
و نشانه‌های خوار مایگی زندگی را
از وجود خودش پاک کند

فعالیت مغزی او و برای بهبود زندگی او بود، وی را از طبیعت و قیود قومی و قبیله‌ای دور و دورتر می‌کرد.

بدین سان، برخورد این دو جفت متضاد، یعنی نیاز روانی و الزامات زندگی عقلانی، سبب خلق آیین‌های بسیاری شد. ستایش پدیده‌های طبیعت و ایجاد ارتباط جادویی با آن و دور کردن قهر و خشم ایشان و برانگیختن مهر و لطف آنان از طریق برپاداشتن آیین‌ها، از نخستین مراحل این ارتباط عقلانی است. این آیین‌ها بر اساس عناصر مشترک موجود در پیرامون و درون انسان، یعنی طبیعت، اجتماع و زمینه‌های مشترک واکنش‌های روانی انسان، چه فردی و چه اجتماعی، شکل می‌گیرد.

انسان کهن بر این باور بود که با تقلید کردارهای ایزدان و یا تکرار نمونه و مثل ازل مقدس، یعنی اسطوره در سرودهای آیینی، می‌تواند با زمان ازل مقدس پیوند یابد.

بنابراین، آیین‌ها به منظور برآوردن نیازهای اساسی قوم شکل گرفتند. این تشریفات آیینی، کنش‌های ساده‌ای هستند که به خلق آوازها و آهنگ‌ها و گفتارهایی منجر شد که همه، بازسازی رفتارهای طبیعی و خود جوش در افراد انسانی بود. در واقع، این نیاز ضروری در زندگی انسان ابتدایی، در آینده بنای شگرف ادبیات شفاهی را ساخت. آری، این بنا در پیوند عمیق با آیین‌های کهن است که این چنین ژرف می‌نماید.

پس ما می‌توانیم بگوییم، منشاء فرهنگ در سرزمین ما بر اساس این نمادهای آیینی و عقیدتی بود که به طور خاص از «زروان» شروع می‌شد و به مهر «سوشیانت» و دیگر الگوهای کهن قومی می‌رسید. البته، چون ایران در چهار راهی خاص واقع شده بود و اقوام مختلف از این جا رفت و آمد می‌کردند، اقوام کوچنده، مهاجم و بومی بر فرهنگ ایران تأثیر گذاشته و آن را غنی‌تر از قبل کرده‌اند. در واقع، باورهای انسان باستانی، در آغاز به صورت شفاهی انتقال می‌یافت؛ یعنی با این انگیزه که آداب و سنن قومی، از نسلی به نسلی و از زبانی به زبانی دیگر منتقل شود. با وجود این که کاربرد خط از زمان

اقبال زاده:

ما همواره در طول تاریخ یک فرهنگ رسمی و دیوانی در ایران داشتیم و یک فرهنگ شفاهی و مردمی. جالب است، سال‌هایی که فرهنگ رسمی و زبان رسمی ما عربی شده بود، آن چه باعث شد فرهنگ و زبان فارسی و زبان‌ها و گویش‌های ایرانی محفوظ بماند، همین حضور مردم و فرهنگ مردمی بود

هخامنشیان شروع شده بود، فقط در دوره‌های بعدی، به طور عمده در دوره اشکانیان و ساسانیان بود که انتقال شفاهی مکتوب شد. این باورها همانا اسطوره‌هایی هستند که برخی مربوط به دوران کافر کیشی و برخی متعلق به دوره زرتشتی‌گری هستند که پس از یورش اعراب نیز به حیات خود ادامه دادند.

همان طور که گفتیم، اگر ما پژوهشی در سرزمین ایران انجام دهیم که این کار را آقای میهن دوست، در قسمت‌های جنوب خراسان انجام داده‌اند، می‌بینیم که در زندگی روستایی، شهری و ایلی باورهایی وجود دارد که به باور انسان باستانی در فلات ایران برمی‌گردد، چهارپایان و خزندگان و تفسیر صداهای شان، باور به سحر و جادو، باور به پزشکی سنتی، اجرای مناسکی چون تولد، نامزدی و تدفین. تمام این‌ها به آیین‌های باستانی مربوط است. همین طور اجرای جشن‌هایی چون سده، یلدا، نوروز، مهرگان، چهارشنبه سوری و حتی رمضان (بنا به باور و پژوهش مهرداد بهار). ما حتی در خانواده‌های خودمان می‌بینیم که زمان‌های خاصی برای انجام کارهای خیر داریم. این گونه است که می‌توان گفت فرهنگ ایرانی و هم چنین ادبیات شفاهی، به عنوان بخش بزرگی از فرهنگ مردم، رنگی از اساطیر و آیین و مذاهب چندگانه قومی دارد.

باورهای مقدس مردم در سراسر ایران، در واقع همان باورهای اسطوره‌ای و طبیعت‌گرای اولیه است؛ یعنی باور به ایزد بانوان و بعد، زروان که ایزد پدر نخستین است و سپس آیین مهر پرستی که توسط آریایی‌ها به فلات ایران آورده شد و بعدها در دوران اشکانی، به طبقات بالا هم راه یافت. آیین مهرپرستی، در واقع آیین مردمان فرودست بود که بعدها از چنان قدرتی برخوردار می‌شود که در جامعه اشکانی به طبقات بالا هم نفوذ می‌کند. حتی بعدها می‌بینیم که از مهر، یک شاخه به سمت اشراق سهروردی می‌رود و یک شاخه دیگر به سمت عیاران که ریشه در مهر پرستی دارد. آقای بهار مطرح می‌کند که موضوع تعیین گروه خون افراد نیز ریشه در آیین مهر پرستی دارد. مرحله بعدی، آمیختگی فرهنگ آریایی با فرهنگ ساکنین بومی فلات ایران است که

پایه‌گذار تمدن ایرانی می‌شود تا این که با ظهور زرتشت، روایات اساطیری کهن از دین دور می‌شوند و به ادبیات حماسی راه پیدا می‌کنند. می‌دانید که حرکت و شروع افسانه‌ها و ادبیات حماسی، از دوران گشتاسب است؛ یعنی همان بارگاهی که زرتشت در آن ظهور می‌کند. البته بعدها، در دوره ساسانی، ایزدان جامعه سنتی (جامعه قبل از ظهور زرتشت) دوباره وارد دین زرتشت می‌شوند که این متن با متن اوستا که منصوب به زرتشت است، تفاوت‌هایی دارد. بعد، اندیشه نور و تاریکی در اندیشه «مانویت» است که این هم یکی از پایه‌های جدی فرهنگ مردم ایران به حساب می‌آید و از آن جا در ادبیات شفاهی نفوذ می‌کند. هم چنین، اساطیر ایرانی بعد از اسلام است که این اساطیر را ما می‌توانیم در شاهنامه‌ها و تاریخ‌های فارسی و عربی جست و جو کنیم. می‌خواهم بگویم که (البته، این نظر خود من است) دو اسطوره پرستش ایزد بانوان و پرستش ایزد نخستین که در فرهنگ مردم ایران جایگاه ویژه دارد، به افسانه‌های ایرانی نفوذ کرده‌است. چرا؟ چون، به نظر من، اسطوره پرستش ایزد بانوان باروری، با انگیزه برکت بخشی و باروری زمین، به عبارتی، به سبب ترس از مرگ و بی غذایی ابداع شد. جایگاه این ایزد بانوان در زمین بود. آن‌ها در جامعه مادر سالاری پدیدار شدند. با گذشت زمان و با رسیدن جامعه باستانی به تاریخ، ایزد بانوان در قالب شخصیت‌های یاری‌گر و مقدس و یا پلید با قدرت شگفت، وارد افسانه‌های پریان شدند. با استفاده از این پژوهش‌ها من به این نتیجه رسیدم که ما می‌توانیم ایزد بانوان را در افسانه‌های پریان دنبال کنیم.

اسطوره پرستش ایزد پدر نخستین، با انگیزه زندگی جاوید و رستاخیز و به عبارتی، به سبب ترس از مرگ و پیری ابداع شد. جایگاه این ایزد پدر نخستین در آسمان بود و در جامعه پدر سالاری پدیدار شد. باگذشت زمان و با تغییر جامعه باستانی و رسیدن آن به تاریخ، ایزد پدر نخستین و دیگر ایزدان همراه او به شاه و پهلوانان حامی او بدل شدند و برای پایه گذاری کبان ملت جنگیدند. ما در واقع از دل این موضوع، می‌توانیم افسانه‌های حماسی را داشته باشیم. نتیجه‌ای که من از صحبت‌هایم می‌گیرم، این است که ادبیات شفاهی به طور خاص (قصه‌ها و افسانه‌های کهن)، در فرهنگ باستانی سرزمین ایران ریشه دارد و می‌توان تمام بن‌مایه‌های آن را در دل آن فرهنگ جست و جو کرد. مثلاً عاقبت خوش که در افسانه‌ها می‌بینیم، در واقع به مسئله زروان‌پرستی بر می‌گردد و زرتشتی‌گری متأخر، نه زرتشتی‌گری اولیه.

پناهی سمنانی: تصور بنده این بود که جلسه به گفت و شنید و پرسش و پاسخ پیرامون محورهایی که بنده مطرح کردم، مربوط شود و این که چگونه می‌شود از فرهنگ عامه در مقوله ادبیات کودک استفاده کرد. خوشبختانه، سرکار خانم معتمدی و حاجی نصرالله، زمینه‌هایی را که در فرهنگ عامه وجود دارد و قابلیت‌هایی را که می‌شود مطرح کرد، گفتند. این نوع صحبت‌ها و این نوع پژوهش‌ها، در مجموعه کاری که می‌خواهد انجام بگیرد، حتماً باید در آینده بشود. با این حال، اگر جمع علاقه‌مند است که دنباله این صحبت‌ها گرفته شود، امکان پذیر است. با وجود این، من فکر می‌کردم دوستانی که در زمینه ادبیات کودک کار می‌کنند، داستان می‌نویسند و در این جا حضور دارند، صحبت می‌کنند و با هم به هم‌اندیشی و نتیجه‌ای روشن می‌رسیم.

حاجی نصرالله: من می‌خواستم بگویم که فرهنگ باستانی، چه ظرفیت‌هایی دارد و ما کودکان خودمان را چگونه از این ظرفیت محروم کرده‌ایم و به این جا برسیم که کارکرد فرهنگ مردم در دوران باستان، روی مخاطب کودک و نوجوان چیست. من از یک کتابشناسی که در شورای کتاب کودک وجود دارد، فهرستی استخراج کردم در مورد کتاب‌هایی که از سال ۱۳۴۹ تا سال ۱۳۷۹، در زمینه فرهنگ مردم در فهرست منتخب شورا قرار گرفته. ما اگر در روان‌شناسی رشد، هویت را تعریف کنیم، می‌گوییم که هویت یکی از شاخص‌های مهم رشد کودک محسوب می‌شود. هویت نیز مسئله فرهنگ، ملیت، سنت‌ها، دین، باورهای مقدس و مجموعه این چیزها را مطرح می‌کند. در واقع ما با حذف این مسئله، کودکان خودمان را از چنین ظرفیتی محروم

پناهی سمنانی:

شاید بی اغراق بشود گفت، آن فرهنگ متعالی که ایران را در میان فرهنگ‌های جهان ممتاز می‌کند، در تحلیل نهایی، در همین ادبیات کودک ریشه دارد

پناهی سمنانی:

شاید پیش و بیش از هر کاری، فراهم آوردن زمینه‌های شناخت و ایجاد الفت با فرهنگ عامه ضرورت داشته باشد؛ خاصه که از نظر دسترسی به منابع و مأخذهای مشخص و طبقه‌بندی شده و یک جا گرد آمده، بسیار فقیر هستیم

از این منابع به دست می‌آید.

معمدی: من به طور مختصر، فرق میان افسانه کهن و افسانه نو را مطرح می‌کنم. افسانه نو، اثری ادبی با منطبق دوران معاصر است و نویسنده مشخص دارد و تخیلش وابسته به تخیل فردی است. در افسانه‌های عامیانه، مؤلفان ناشناسند و تخیل جمعی است؛ باورهایی که به الگو تبدیل شده است و در افسانه تکرار می‌شود و پشتوانه آن هم اسطوره است. در افسانه‌های نو به دلیل تخیل فردی، برای تخیل الگو ندارند و پشتوانه‌اش علم، یافته‌های ذهنی و تجربی و قدرت ذهنی نویسنده است. افسانه‌های عامیانه از صیقل زمان گذشته و از سرزمینی به سرزمینی دیگر رسیده‌اند و شباهت‌ها و وجه تمایزهایی بین آن‌ها وجود دارد. افسانه‌های کهن، از منطبق دوران برای بازنویسی و بازآفرینی بهره می‌گیرند و به افسانه نو تبدیل می‌شوند. اگر افسانه کهن را هم به زمان خودشان ببریم، با مسایل واقعی زمان خودشان درگیرند؛ همان طور که افسانه‌های نو با صحنه‌ها، شخصیت‌ها و حوادث زمان ما آفریده می‌شوند. گفتار در افسانه‌ها، روایی یا محاوره‌ای است و شخصیت‌های افسانه‌ها، به طور کلی، در ارتباط با پیرامون خودشان، دارای منطبق خاص روایی هستند. در افسانه‌های کهن، نماد بد، بد است و نماد خوب، خوب. در افسانه‌های نو این نمادها در هم می‌ریزند و با واقعیت‌های زمان و منطبق روزگار هم‌مات می‌شوند. در کل، افسانه‌های کهن، شروع و پایان خاص خود را دارند، شخصیت‌های اصلی داستان به راحتی معرفی می‌شوند و پس از آن، یک شخصیت با گره‌های اصلی مواجه می‌شود و طی ماجراهایی پیاپی و پرهیجان، گره به دست یکی از محبوب‌ترین قهرمانان قصه گشوده می‌شود.

در مورد بازنویسی و بازآفرینی، من با نظر آقای یوسفی موافق هستم که بازآفرینی زیاد نداریم. از طرفی، چون با نگاه ادبی بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که ۸۰ درصد بازنویسی‌ها، از فهرست بازنویسی خارج می‌شوند. برای این که هیچ کدام ویژگی‌های بازنویسی را ندارند. ما بازنویسی را به خلاق و غیرخلاق تقسیم نمی‌کنیم. بازنویسی، بازنویسی است. بازنویسی ساده، یعنی ساده‌نویسی. اثری که شرایط ویژه بازنویسی را داشته باشد، جزو بازنویسی ابتکاری و خوب قرار می‌گیرد. ممکن است نویسنده بخواهد اطلاعاتی از اثر کهن به مخاطب بدهد که در این صورت، بازنویسی می‌کند. در بازنویسی، حفظ چارچوب اثر کهن، ساخت، موضوع و پیام ضروری است و تنها روایت آن به زبان امروزی انجام می‌گیرد. بازنویس شگردهای خاصی به کار می‌برد و در واقع، داستان را بازگو می‌کند. بازنویس چارچوب را نمی‌شکند؛ یعنی حق ندارد بشکند، بایستی آن را با ابتکارات خودش به شکلی جذاب، با زبان مخاطبش همساز کند. مثلاً پند و اندرز را می‌تواند رقیق کند و پیام را قدری از حالت خاص در بیاورد. الان باب شده که پشت کتاب‌ها و یادداشت‌نامه کتاب می‌نویسند: «تحقیق و بازنویسی»، «ترجمه و بازنویسی»، «اقتباس و بازنویسی». منابع را هم اصلاً ذکر نمی‌کنند.

از بازنویسی‌های موفق، یک نمونه ذکر می‌کنم کار خانم آتوسا صالحی

می‌کنیم و به همین دلیل است که من، نوعی احساس عمیق انسانی نسبت به کسانی که در این زمینه فعالیت کرده‌اند، دارم. وقتی خودم نسبت به فرهنگ باستانی در این جایگاه قرار گرفتم و دنبال آن گشتم تا ببینم چه نقطه‌های مشترکی با رشد کودک و ساختار ذهنی کودک دارد، احساس کردم که جای آن در ادبیات کودک بسیار خالی است. مثلاً از افسانه‌های اساطیری، فقط شش افسانه داریم که روی آن‌ها کار شده است؛ چهار تایی آن‌ها کار خانم مهدخت کسکولی، یک از آن‌ها کار و یکی دیگر هم (فکر می‌کنم) کار دکتر مهرداد بهار باشد. ما هم می‌خواستیم به این جا برسیم و بگوییم که نویسندگان کودک و نوجوان، با مطالعه فرهنگ باستانی ما می‌توانند از درک شهودی خودشان استفاده و آن‌ها را زنده کنند.

پناهی سمنانی: فرمایش شما کاملاً صحیح و ضروری است. حرف بنده این بود که فرض ما این است که ما قابلیت‌های موجود در فرهنگ عامه را برای انتقال به کودک مفید می‌دانیم. حالا چگونه این کار را بکنیم؟ فرض ما این بود کسانی که این جا هستند، شناختی نسبی و گاه شناختی ژرف از فرهنگ عامه و اساطیر و تمام مقولاتی که بن مایه تاریخ فکری و همه چیز ما را تشکیل می‌دهد، دارند که باید این‌ها را به نسل جدید که از این‌ها بیگانه می‌شود، انتقال دهند. قصد من این بود که وارد مراحل عملی این کار شویم.

معمدی: نکته دیگری که می‌خواهم طرح کنم، فرق بین افسانه کهن و افسانه نوست. هم چنین، تفاوت بازنویسی و بازآفرینی است. متأسفانه نویسندگان ما با تمام زحماتی که می‌کنند، در بازنویسی ادبیات عامه و ادبیات باستانی ما موفق نیستند. مسیر کار نویسندگان کودک ما در ارتباط با ادبیات باستانی و ادبیات عامه ما، الان بازآفرینی و بازنویسی است. برای این که بتوانیم میراث فرهنگی، سنت‌ها و باورها را به گونه‌ای درست و تأثیرگذار به بچه‌های امروز بشناسانیم، نیاز به توانمندی داریم.

پناهی سمنانی: من خواهش می‌کنم از دوستانی که در این جا حضور دارند و به طور مشخص در زمینه ادبیات کودکان فعالیت کرده‌اند و داستان نوشته‌اند، تشریف بیاورند این جا و قدری صحبت کنند و برداشت خودشان را از این قضیه بگویند. اصلاً از نظر شما این قضیه عملی است؟

یوسفی: در مورد نکته‌ای که دوستان در مورد بازنویسی و بازآفرینی مطرح می‌کنند، می‌خواهم بگویم که ما متأسفانه، بازنویسی غیرخلاق زیاد داریم. در این صورت، باید از بازنویسی و بازآفرینی تعریف ارایه کنیم. به نظر من، آن چه ضروری است، یعنی اسطوره‌ها و افسانه‌ها که ریشه‌هایش از آغاز تاریخ بشر تا به امروز است و می‌تواند ما را با فرهنگ کهن مرتبط کند و مشخصاً نسل جوان ما را به حافظه تاریخی و قومی خود برگرداند، بازآفرینی است. بازآفرینی است که این پل فرهنگی را می‌زند. شاید بتوانم بگویم که در حدود ۵۰ نوع بازنویسی از شاهنامه داریم که پیشینه‌اش به نامه خسروان می‌رسد که در دوره قاجار بود. بازنویسی زیاد است. باید کاری کنیم که نویسنده‌ها به سمت بازآفرینی بروند تا این پل زده شود. فقط در آن مقطع است که استعدادها ناب هنری و فکری،

معمدی:

ادبیات کودکان نیز مانند دیگر موارد، از آغاز شکلی شفاهی داشت و از ادبیات بزرگسالان جدا نبوده؛ روایتگران هر موضوعی را که روایت می‌کردند، هر گروه سنی اگر برایش جالب بود، با آن‌ها ارتباط ذهنی - عاطفی برقرار می‌کرد. فقط لایبی‌ها و ترانه‌ها و مثل‌ها، ویژه کودکان بود. ادبیات کودکان در دوران شفاهی، فقط کارکرد سرگرمی و آموزشی و سامان دهی روانی کودکان را در برداشت

روی شاهنامه. از شاهنامه بازنویسی‌های زیادی انجام شده، ولی هیچ کدام از آن‌ها ویژگی‌های بازنویسی کامل را ندارند. بازنویسی خانم آتوسا صالحی فضا را زنده، پویا و پرنگیزه می‌کند، زبانش پرکشش است و نگاه نو به اثر دارد. هم چنین، شگردهایی به کار می‌برد که برای مخاطب جذاب است. یکی از کتاب‌هایش، داستان

«ضحاک و بنده ابلیس» است که یک رویداد فرعی و حاشیه‌ای را از کل داستان انتخاب کرده و شخصیت یاری گر فرعی «ارمایل» و «کرمایل»، در آن برجسته شده‌اند. در حادثه فرعی، مخاطب داستان را از نگاه «کرمایل» می‌شنود و با نیت او آشنا می‌شود و دو نوع زبان در آن به کار رفته است و همین تنوع زبان، باعث شده که فضا سازی کار، بسیار خوش ساخت باشد. رابطه علت و معلولی در پیوند رفتارها بسیار بارز است و هویت ملی در آن محفوظ مانده و فضا کاملاً به مخاطب منتقل شده است. در ضمن، شخصیت «ضحاک» را آن طور که هست، نشان می‌دهد. اثر در مخاطب ایجاد آرامش می‌کند، اضطراب را از او دور می‌سازد و الگویی است برای رفتارهای به‌هنجار و انتقال ارزش‌های کهن. کار بازنویسی، کاری است بسیار مهم که نباید فکر کنیم خیلی راحت است. اثر بازنویسی شده، فضای تازه دارد، اما ساختار، پیام و درونمایه کهن در آن حفظ شده است. از دیگر کارهای موفق بازنویسی «سمک عیار»، از آقای حسین فتاحی و «یادگار زبران»، از آقای محمدرضا یوسفی است.

اما بازآفرینی به معنای آفرینش دیگر است؛ شاعر یا نویسنده آزاد است با حفظ عناصر کلی، ساختار کهن را بشکند و فضای دیگری خلق کند. بازآفرینی خلق دوباره است. مثل نویسنده‌ای که به او الهام می‌شود و از ضمیر ناخودآگاه، اثری خلق می‌کند. البته، ممکن است در آن رگه‌هایی از اثر کهن به چشم بخورد و کسی که می‌خواند، بفهمد از کدام کتاب الهام گرفته شده است. درواقع بازآفرین در فضای اثر ما نور می‌دهد. او عناصر را با آرایش جدید و ابتکاری و در فضایی نو صحنه آرای می‌کند، زبان را امروزی و جذاب می‌سازد و خشکی را از اثر کهن می‌گیرد.

کتاب «افسانه بز و درخت خرما» تازه‌ترین اثری است که من از روی ادبیات عامیانه بازآفرینی کرده‌ام. همان طور که می‌دانید، درخت آسوریک از منظومه‌های کهنی است که در ادبیات باستان داریم. این کتاب در سال ۷۴، توسط آقای محمدی بازآفرینی شد. درخت آسوریک، افسانه‌ای است منظوم به زبان پهلوی. این کتاب بازمانده فارسی میانه و حاوی مناظره‌ای است بین درخت خرما و بز. بازآفرین اثر را گرفته، ساخت را شکسته و با نگاهی نو به اثر، منظومه‌ای خلق کرده که ویژگی‌های آن با اثر اصلی کاملاً متمایز است. تفاوت‌های بارز، این است که بار موسیقایی اثر را گرفته است. ایشان در مقدمه نوشته‌اند که نثر آهنگین است. من در آن زمان هم گفتم، همه هم جلوی من ایستادند و گفتند که این باید در بخش داستان بررسی می‌شد. حکایت منظوم است، ولی بار موسیقایی آن گرفته شده. اما امروز به آن نظم می‌گوییم؛ چون

فرق

شعر و نظم

را دقیقاً

می‌دانیم. حسن

این کار این است که

وزن هجایی اثر باستانی

را آقای محمدی در این

کتاب حفظ کرده و توانسته

است متنی تازه بیافریند.

سیدنی، در درخت آسوریک، بز را

نماینده دین زرتشت می‌داند

و درخت آسوریک را

درختی می‌داند که

آسوریان از آن

استفاده می‌کردند.

دکتر روح الامینی، درخت

آسوریک را در سرزمین

ساسانی (بین النهرین) می‌بیند و بز را

اشکانی و خود نویسنده هم در بین النهرین، ابتدا

با توضیحی از رود فرات شروع می‌کند. به هرحال،

آقای محمدی توانسته فضای متن اصلی را تا

حدودی، بنا به ویژگی‌های مخاطب، نرم‌تر کند

و جو حماسی را که در اثر اصلی غلبه دارد،

عاطفی‌تر نشان دهد. دو شخصیت در کنار

هم پیش می‌روند. دید مردمی و فراگیری که

در اثر جدید هست، اقتضای مختلف مردم محروم را در

نظر گرفته است. ولی در اثر اصلی تعدادی از

شهریاران هم در این ردیف قرار می‌گیرند.

کتاب دیگری که بازآفرینی خوبی است،

کتاب «حسنی جان حسنی» آقای محمدرضا

یوسفی است. ایشان با نوعی تفکر و نگاه جدید، به

درونمایه و شخصیت اصلی داستان نگاه کرده و

داستان جدیدی آفریده است. نویسنده توانسته

مدار داستانی را تا پایان داستان، به صورت منسجم و پرکشش ادامه بدهد. داستان طرحی باز دارد و ویژگی‌های زمانه، در نظر گرفته شده است. پشتوانه بازآفرینی در افسانه نو، یکی علم و دیگری شرایط روز است. او از این ابزار بهره برده و به شرایط زمانه، بسیار دقیق نگاه کرده و حتی در تمام اعمال خود، با گره‌هایی که ذهن همه ما را در جامعه آزرده می‌کند، روبه روست. بنابراین، ژرف ساخت روان‌شناسی، جامعه‌شناختی و مردم‌شناسی در این کار وجود دارد و آقای یوسفی توانسته در مسیر داستان، نوجوان را با بحران‌ها و مشکلات و مسایل جامعه آشنا کند و به طور غیر مستقیم، به او بفهماند که صداقت درونی و صفا، تنها خود را ندیدن و به فکر دیگران بودن هم در این دنیای پر آشوب، خریدار دارد. زبان بسیار پرکشش است و با وجود اینکه، کتاب طولانی است، آدم احساس کسالت نمی‌کند. همان طور که خانم حاجی نصرالله گفتند، آقای یوسفی در بازآفرینی‌های‌شان بسیار موفق هستند. کتاب‌های «شیر سپیدبال» «دختران آرزو» و «دختران خورشید»، از کارهای بازآفرینی آقای یوسفی است. در هر کشور، داستان‌ها و اشعار محلی وجود دارد که این‌ها سینه به سینه، از نسلی به نسل دیگر منتقل شده‌اند. برای نویسنده فرصت مناسبی است که بتواند از این گنجینه استفاده کند. آثار باستانی ما پر از سوژه‌اند. باید چشم ذهن داشت و دید. بنابراین، بعد از انتخاب متن بایستی در مورد بازگویی داستان مطالعه کرد. نویسنده باید از خود بپرسد که در بازگردن داستان، چه روشی بهتر جواب می‌دهد. آیا برای مخاطب قابل درک است یا نه؟ بعد باید کار را با نسخه‌های دیگری که دیگران کار کرده‌اند، تطبیق دهد. اگر تکراری است، زاویه دید را باید عوض کرد. بعد از طی این مراحل، باید کسی متن را برای بازنویسی بخواند، یا این که خودش بخواند، ضبط و گوش کند. شما می‌دانید که این قصه‌ها را معمولاً کسی برای دیگران می‌خواند و از گوینده به شنونده منتقل می‌شوند. اگر حتی به صورت کتاب مصور هم باشند، باز هم یک آدم بزرگ‌تر، این اثر را برای بچه‌ها می‌خواند. بنابراین، بازنویس می‌بایستی دارای نگرش، شیوه کار و سبکی روشن و قابل درک باشد. بعد از این کارها، اگر فقط به اثر هنری توجه داشته باشد، کافی نیست. او باید روح نیاکان را به گونه‌ای ادبی به ملت و به زمان حال منتقل کند. اگر تمرکزش فقط روی ارزش‌های ادبی باشد، موفق نخواهد بود.

در تمام آثار ما تصویر است. بهتر است که بازنویس و یا بازآفرین، با تصویرگر به گفت و گو بنشیند و اگر برای کتابش به تصویر نیاز دارد، ببیند در کدام قسمت‌ها تصویر بگذارد و کدام قسمت را برای کودک خالی بگذارد تا با تخیل خودش آن را پر کند. در کتاب‌های مصور «برادران گریم»، من دو منبع دیدم که خدمت شما عرض می‌کنم؛ یکی توسط نقاش سوئیسی «فلیکس هوفمن»، مصور شده و دیگری به نام «داستان‌های عامیانه» که توسط تصویرگر آمریکایی، «مارشیا براون» کار شده است. این‌ها نمونه‌های جالبی از تلفیق تصویر و متن، با درک عمیق از قصه‌های عامیانه است. به هر حال، کار تصویرگر، فقط این نیست که توانایی تصویرگری در تجسم مطالب داشته باشد؛ نکته مهم این است که تصویرگر به درک فضای داستان برسد. ضرورتی ندارد که تصویرگر، هر چه را نویسنده به کلام در آورده، تصویر کند و برایش معادل بصری بیاورد. او باید آن چه در ذهن نویسنده بوده و او آن را روی کاغذ نیاورده است، همان را تصویر کند. تصاویر در یک کتاب مصور، جنبه ثانوی و ضمنی ندارند. رابطه تصویر و متن نباید ۵۰ به اضافه ۵۰، مساوی ۱۰۰ باشد؛ بایستی ۱۰۰ به اضافه ۱۰۰، مساوی ۱۰۰ باشد.

اقبال زاده: با تشکر از خانم معتمدی. بحث بسیار خوب و مفیدی بود. امیدوارم پیش درآمد پژوهشی باشد که روی دست خانم معتمدی باد نکند! دوستان می‌دانند، کسانی که اهل پژوهش هستند (عذر می‌خواهم)، پژوهش‌های‌شان به عنوان میراث برای آیندگان می‌ماند! چون ناشران ما فقط به دنبال رمان هستند. البته، رمان بسیار واجب است. من خودم در حوزه نظری ترجمه می‌کنم، اما ناشران به من می‌گویند رمان برای‌مان ترجمه کن. خوب،

همه مثل بنده دیوانه نیستند که به کارشان ادامه دهند!
حاجی نصرالله: در بحث قبلی گفتم که بخشی از فرهنگ عامیانه، ادبیات شفاهی است و ادبیات شفاهی، سرآغاز هر گونه ادبیات کودک و نوجوان در جهان و از جمله ایران بوده است. بعد گفتم که چرا ادبیات شفاهی، این ظرفیت را دارد و توضیح دادم که ما باید ببینیم که مفهوم فرهنگ در فلات ایران، چگونه شکل گرفته است. من فکر می‌کنم که عمده آن چه ما در ادبیات کودکان، به عنوان ادبیات شفاهی با آن روبه رو هستیم، ریشه در فرهنگ باستانی دارد و به همین دلیل، گفتم که انسان باستانی چگونه زیستی داشته است. حالا می‌خواهم بگویم کودک و مخاطب چه هماهنگی‌ای با آن زیست دارد. به همین دلیل، در این قسمت از حرف‌هایم، از تحلیل کارکردی ادبیات شفاهی سخن می‌گویم. می‌خواهم ببینم کارکردش برای کودکان چیست و

یوسفی:

متأسفانه، بازنویسی غیرخلاق

زیاد داریم. در این صورت،

باید از بازنویسی و بازآفرینی

تعریف ارابه کنیم. به نظر من،

آن چه ضروری است،

یعنی اسطوره‌ها و افسانه‌ها که

ریشه‌هایش از آغاز تاریخ بشر

تا به امروز است و می‌تواند

ما را با فرهنگ کهن

مرتبط کند و مشخصاً

نسل جوان ما را به حافظه تاریخی

و قومی خود برگرداند،

بازآفرینی است

حاجی نصرالله:

ادبیات شفاهی به طور خاص

(قصه‌ها و افسانه‌های کهن)،

در فرهنگ باستانی سرزمین ایران

ریشه دارد و می‌توان تمام بن‌مایه‌های

آن را در دل آن فرهنگ

جست و جو کرد

درواقع، کودکان ما از چه زمینه‌های محروم هستند. در تحلیل کارکردی ادبیات شفاهی، به ویژه افسانه، مروری بر تأثیر ادبیات شفاهی بر مخاطب کودک و نوجوان داریم. با نگاه از درون فرهنگ باستانی فلات ایران، به ادب کهن ایرانی، در می‌یابیم که چگونه کودک با شنیدن این گونه‌های کهن، در ژرف‌ترین لایه‌های وجودش، یعنی در حوزه ناخودآگاهی جمعی که ذهنیات ابتدایی قوم و نژادش در آینه آن متجلی می‌شود، نضج و قوام می‌یابد. ادبیات کهن که برآمده از تخیل جمعی نیاکان است، با در مقابل هم قراردادن دو چیز متضاد، عامل بالقوه نیروزای هستی را در درون کودک می‌پروراند. این نیرو در تمامی کنش‌های آدمی، در ترکیبی متضاد در برون و درون او به وجود آمده است. این جفت جفت‌های متضاد شکل دهنده هستی، از این نیروی درونی برخاسته‌اند. بزرگسالان می‌کوشند با سرپوش نهادن به این دوگانگی، کودک را رام کنند. آن‌ها می‌کوشند قوه ادراک حسی کودک را به بهترین وجه به کار اندازند و ورزیده کنند. بزرگسالان در نهاد خانواده، آموزش رسمی و همگانی هنگام کوشش در رشد قوه ادراک حسی کودک، تخیل غریزی او، این جادوی درونی را نابود می‌سازند. بزرگسالان با ایجاد شکاف عمیق میان ادراک حسی و هوشی کودک، او را به ضد خود بدل می‌کنند و جامعه را بدان جا می‌کشاند که ناهنجاری‌ها در آن سر به بیداد می‌زند. به نظر من، ناهنجاری‌هایی که جامعه امروز ما در عرصه نوجوان، درگیر آن است، بی‌هویتی است. هویت یک عامل جدی در رشد شخصیت است. البته من این را نمی‌گویم، این را روان‌شناس‌ها می‌گویند. ما هویت را چه طور تعریف می‌کنیم؟

پرسش این است که ادبیات کهن چگونه می‌تواند از ایجاد این شکاف جلوگیری کند؟ هر تصویر تخیلی در افسانه‌های اساطیری، بیانگر یک معنای مینوی است. این نوع نگاه به هستی، کودک مخاطب را چون انسان ابتدایی، از دست یابی به بیان عقلانی جهان باز نمی‌دارد. از سویی، امنیت او را تأمین می‌کند و این تصورات حمایت‌گرایانه از هستی، کودک جان‌پندار را چون انسانی ابتدایی، در این گستره بی‌انتهای التیام می‌بخشد و پرده از راز و رمز سرشت او بر می‌دارد؛ زیرا اساطیر، نمایشی مصور از کمبودهای اوست.

با توجه به آماری که از کتاب‌شناسی شورا تهیه کرده بودم، ما از سال ۴۹ تا سال ۷۹، ۱۴ افسانه اساطیری داشتیم که در فهرست شورای کتاب کودک قرار گرفته است. معیارهای فهرست شورای کتاب کودک، چیزی دور از شما نیست. افسانه اساطیری چه کارکردی برای کودک ما دارد؟ به نظر من، ما هستی‌شناسی را باید از افسانه اساطیری شروع کنیم. تخیلی که در افسانه اساطیری هست و در اساطیر ما وجود دارد، بن‌مایه هستی‌شناسی دارد. ما نمی‌توانیم برای این که هستی را به کودک جان‌پندارمان نشان دهیم، یک باره او را به قسمت‌های دیگر ببریم. باید از جایی شروع کنیم که بتواند بگیرد که تا با ذهنش هماهنگ باشد. ما این جا ۱۴ کتاب داریم. در این لیست شورا، ۱۸ افسانه از شاهنامه فردوسی بازنویسی شده که من این را جزو افسانه‌های اساطیری - حماسی می‌گذارم. البته این را من نمی‌گویم، آقای مهرداد بهار می‌گویند. ایشان نظرشان این است که شاهنامه فردوسی، بن‌های اساطیری و حماسی دارد و در قالب افسانه‌های اساطیری - حماسی قرار می‌گیرد. مجموعاً سی و دو افسانه است.

هر تصویر تخیلی در افسانه‌های حماسی، بیانگر یک معنای دنیوی است؛ دنیایی که در مرز میان دنیای اسطوره و دنیای خاکی قرار گرفته است. رزم، کنش اصلی حماسه، سبب بیداری حس هویت، به ویژه هویت ملی در کودک و نوجوان است. کنش در حماسه امری فردی نیست، بلکه عمومی است. ما ۱۸ بازنویسی از شاهنامه داریم و خانم معتمدی توضیح دادند. در ضمن، در کنار این افسانه‌های اساطیری حماسی، ما یک سری حماسه عیاران داریم که حدود ۵ کتاب از سال ۴۹ تا سال ۷۹ بوده. آقای مهرداد بهار، حماسه را به دو بخش تقسیم می‌کنند: یک بخش، حماسه‌های کهن که شاهنامه فردوسی را جزو آن می‌گذارند و بن‌مایه‌های اساطیری دارد و بخشی از آن توضیح اساطیر است و

بخش دوم را حماسه‌های عیاری می‌دانند. حماسه‌های عیاری ریشه در مهرپرستی دارد. توضیح دادم که مهر پرستی در دوران اشکانیان، به کجا انجامید. هر تصویر تخیلی در افسانه‌های پریان، بیانگر یک معنای راز آموزانه است که با زبان نمادین، همزمان به ذهن خودآگاه و ناخودآگاه مخاطب نفوذ می‌کند. این تصویرها آشفتگی و عدم امنیتی را که از طرف محیط به کودک تحمیل می‌شود، از میان بر می‌دارد و او را به سوی کشف هویت و استعداد ذاتی خود رهنمون می‌شود. هم چنین، به او می‌آموزد تا برای کشف خویش، از پیکارهای پرخطری که بی‌آن‌ها هرگز کسی قادر به تحصیل هویت حقیقی خویش نیست، نهراسد. در مورد افسانه‌های پریان، مجموعه کتاب‌هایی که وجود دارد، ۶۳ کتاب بوده که گونه‌های مختلف افسانه‌ها و حکایت‌های عامیانه را دربر می‌گیرد و ممکن است افسانه جبرانی، عدالتی و غیره هم در آن باشد. در این جا تعداد افسانه‌های پریان انگشت شمار است. در این آمار که من به دست آورده‌ام (باور نمی‌کنید)، تنها یک کتاب لالایی وجود دارد. در کتاب‌شناسی‌ای که همکاران شورایی، به مناسبت ایران‌شناسی در آورده‌اند، بازی، مثل و مثل را در کنار هم قرار داده‌اند. از بس که تعداد آن‌ها کم است؛ فقط ۱۶ کتاب و از آداب و رسوم هم فقط ده کتاب داشتیم.

اقبال زاده: من اخیراً کتابی ترجمه از آقای منصور کدیور دیدم. عنوان این کتاب «نی نی چه می‌خواهد؟» بود. داستان این کتاب بسیار زیبا پیش می‌رود؛ هر کاری می‌کنند، بچه نمی‌خوابد و آخر سر برایش لالایی می‌خوانند. در آن جا، روی این سنت‌ها کار می‌شود، ولی در این جا هیچ کاری صورت نمی‌گیرد. ما چقدر اهمیت می‌دهیم؟ ما چقدر به پدر و مادرها، از طریق ادبیات و از طریق رسانه‌ها می‌گوییم که لالایی برای بچه‌ها خوب است؟ این‌ها در حال فراموشی است. قصه‌گویی فراموش می‌شود. همه سنت‌هایی که اصیل هستند، فراموش می‌شوند. من آن شعر حافظ را در ابتدای جلسه به همین علت خواندم: آن چه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد. مسئله تقابل فرهنگ‌ها نیست. اما خیلی چیزها را ما خودمان داریم.

حاجی نصرالله: به عنوان پایان سخن، ببینیم سیر تکوینی تاریخ ادبیات چیست؟ به نظر من، ادبیات چهار مرحله را طی کرده است: اولین گام، همان دوران زبان گفتاری بود که انسان ابتدایی به تجسم دست پیدا کرده. هگل این را مطرح می‌کند که انسان برای درک هستی و پیرامون خودش، سه مرحله را طی می‌کند: مرحله تجسم، تصور و مفهوم. بعد از مرحله تجسم، ما وارد مرحله تصور می‌شویم. وقتی زبان گفتاری پیشرفت می‌کند، ادبیات شفاهی به وجود می‌آید؛ یعنی تجسم‌ها به تصور تبدیل می‌شود و ایماژها خلق می‌شوند که در ادبیات شفاهی بازتاب پیدا می‌کند. در واقع، فرهنگ مردم با روایت سینه به سینه، از نسلی به نسلی دیگر و با روایت زبان به زبان، از قومی به قومی دیگر حرکت می‌کند و آمیختگی فرهنگی به وجود می‌آید. بعد به مرحله گردآوری و نوشتن می‌رسد که از دوره اشکانیان شروع می‌شود و بعد به مرحله الهام گرفتن از آثار شفاهی می‌رسد. می‌خواهم بگویم که ادبیات کودکان ما نیز همین مسیر را طی کرده است. ما ابتدا قصه‌گویی داشتیم، ولی الان قصه‌گویی کجاست؟ در کجا، برای بچه‌ها قصه گفته می‌شود؟ حذف شده است. تمام کارکردها و ظرفیت‌هایی که ظرفیت‌های فرد نبوده و ظرفیت ناخودآگاه جمعی بوده، حذف شده است. پس مرحله آفرینش و انتقال آثار ادبی، به صورت شفاهی حذف شده است. مرحله گردآوری و نوشتن آثار ادبی شفاهی که استاد توضیح دادند که از چه زمانی شروع شد و ما باید در قالب بازنویسی‌ها این‌ها را ببینیم. من آمار را خدمت شما عرض کردم که چقدر اندک است. من تمام این‌ها را حساب کردم و تازه، زندگی نامه‌ها را هم جزو این‌ها گذاشتم؛ در حالی که زندگی نامه جزو این‌ها حساب نمی‌شود. از سال ۴۹ تا ۷۹ ما تنها ۱۶۰ کتاب داریم که به فرهنگ عامیانه ارتباط دارد. من در تمام این سال‌ها ۷ اثر پیدا کردم که فانتزی بود و بن‌مایه‌های اساطیری داشت. من فکر می‌کنم که هر آدمی که دوران باستان را مطالعه کند، حتماً می‌تواند تولیداتی داشته باشد.